



## Journal of Historical Sciences Studies (JHSS)



### Research Paper

doi 10.22059/JHSS.2022.343861.473564

### **The Role of Military Groups in the Developments of the Abbasid Caliphate (300-330 AH) on the Basis of Max Weber's Concept of Patrimonialism. (Case Study of Three Groups: Masafids, Sajids, and Hujrids)**

Abbas Adavoudi Jolfaei<sup>1,\*</sup>, Masoud Vakilitanha<sup>2</sup>

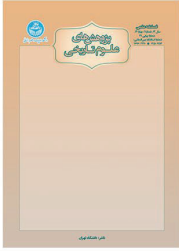
1. Ph.D. Student of Iranian Islamic History, University of Tehran
2. Ph.D. Graduated in History From University of Tehran

Article Info.	Abstract
<p><b>Received:</b> 2022/05/30</p> <p><b>Accepted:</b> 2022/08/21</p> <p><b>Keywords:</b> Abbasid Caliphate, Military, Masafids, Sajids, Hujrids.</p>	<p>Based on Weber's patrimonial approach, this study investigates the role of three military groups Masāfids, Sājids, and Hujrids, who served under the Abbasid Caliphate, in the events between the years 300 to 330 AH. This study also aims to determine how the three groups came to be a part of the Abbasid administration, what role they had in maintaining or weakening the caliphs' authority, and why they supported or opposed the caliphs. Unlike the Umayyad Caliphate, whose military structure had a tribal character and relied entirely on the Levant, the formidable military apparatus of the Abbasid state relied on military units called "Abnā'," "Mawāli," and "Zawāqil." At the beginning of the fourth century AH, low-ranking military groups played a decisive role in the politics of the Abbasid Caliphate. The three groups, "Masāfids," "Sājids," and "Hujrids," were more prominent than the others, and their role was quite evident during the caliphate of al-Muqtadir, al-Qāhir, and al-Radhi. The findings of this study reveal that owing to financial considerations, the three groups used various tactics at various periods as they supported the caliphs at times and collaborated with their foes at other times. Moreover, the caliphs' excessive reliance on these armed groups resulted in the grant of estates and other privileges, leading to the disintegration of the Islamic domain.</p>

\*Corresponding Autor: E-mail: [abbasadavoudi1995@gmail.com](mailto:abbasadavoudi1995@gmail.com)

#### How To Cite:

Adavoudi Jolfaei, A., Vakilitanha, M., P. (2022), The Role of Military Groups in the Developments of the Abbasid Caliphate (300-330 AH) on the Basis of Max Weber's Concept of Patrimonialism. (Case Study of Three Groups: Masafids, Sajids, and Hujrids). Journal of Historical Sciences Studies. 14(1): 87-101



# فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی

سال ۱۴، شماره ۱، بهار ۱۴۰۱. شماره پیاپی ۲۹



مقاله علمی-پژوهشی

## نقش گروه‌های نظامی در تحولات خلافت عباسی (۳۰۰-۵۳۳ق) بر اساس رویکرد پاتریمونیال وبر (مطالعه موردی سه گروه مصافیان، ساجیان و حجریان)

عباس آداودی جلفائی<sup>۱\*</sup>، مسعود وکیلی تنها<sup>۲</sup>

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تهران

۲. دانش‌آموخته دکتری تاریخ دانشگاه تهران

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۰۹	این پژوهش درصدد است تا نقش سه گروه نظامی «مصافیان»، «ساجیان» و «حجریان» در رخداد‌های خلافت عباسی طی سال‌های ۳۰۰ تا ۵۳۳ق. بر اساس رویکرد پاتریمونیال وبر را بررسی نماید و به چگونگی ورود سه گروه مذکور به دستگاه خلافت و نقش آن‌ها در حفظ یا اضمحلال قدرت خلفا و علل هواداری یا سرکشی ایشان از خلفا، پاسخ دهد. با تأسیس دولت عباسی، برخلاف عصر اموی که ساختار نظامی، جنبه عشیرتی داشت و بر ارتش شامی متکی بود، این نهاد تأثیرگذار، بر گروه‌های موسوم به «ابناء»، «موالی» و «زواقیل» تکیه داشت. در آغاز قرن چهارم هجری، گروه‌های نظامی دون پایه در رویدادهای مربوط به نهاد خلافت، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا نمودند که سه گروه «مصافیه»، «ساجیه» و «حجریه» از بقیه برجسته‌تر بودند و نقش آن‌ها در دوران خلافت «المقتدر»، «القاهر» و «الرازی» بسیار مشهود است. نتایج این نوشتار، حاکی از آن است که سه گروه مذکور، بنا به منافع مالی، رویکردهای متفاوتی در برهه‌های مختلف اتخاذ می‌کردند. آن‌ها گاه به هواداری از خلیفه می‌پرداختند و گاه با دشمنان وی همکاری می‌نمودند؛ از طرفی وابستگی بیش از حد خلفا به این گروه‌های نظامی، از یک سو سبب اعطای املاک و دیگر امتیازات به آن‌ها و از سوی دیگر باعث تشتت و چندپارگی قلمروی اسلامی گردید.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۲۵	
واژه‌های کلیدی: خلافت عباسی، نظامیان، مصافیان، ساجیان، حجریان.	

\* رایانامه نویسنده مسئول: [abbasadavoudi1995@gmail.com](mailto:abbasadavoudi1995@gmail.com)

استناد به این مقاله:

آداودی جلفائی، عباس؛ وکیلی تنها، مسعود، ۱۴۰۱، نقش گروه‌های نظامی در تحولات خلافت عباسی (۳۰۰-۵۳۳ق) بر اساس رویکرد پاتریمونیال وبر (مطالعه موردی سه گروه مصافیان، ساجیان و حجریان). فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی. ۱۴(۱): ۸۷-۱۰۱

## ۱. مقدمه

برای ورود به مبحث این پژوهش، لازم است که دو مقوله سازمان نظامی خلافت عباسی و نظریه‌ی پاتریمونیا ل به‌طور دقیق تشریح شود.

رسیدگی به امور نظامی و سپاهی‌گری در ساختار دولت عباسی بر عهده‌ی دیوانی بود که آن را دیوان جند یا جیش می‌نامیدند. در دوره‌ی خلافت عباسی، به دلیل افزایش تعداد سپاهیان ثابت و نیز استفاده از سربازانی از ملیت‌های گوناگون، دیوان جیش تبدیل به یکی از بزرگترین دیوان‌ها شد و در سیاست و امور مالی دستگاه خلافت تأثیر به‌سزایی گذاشت (سلومی، ۱۴۰۶: ۱۶۲-۱۶۳). رئیس دیوان جیش، «صاحب دیوان جیش» خوانده می‌شد و نظارت بر چگونگی ثبت‌نام سربازان، پرداخت مقرری آنان و جلوگیری از تعدی کارکنان دیوان به سپاهیان از جمله وظایف وی بود (سامرائی، ۱۳۹۱: ۲۶۲).

مهمترین بخش دیوان جیش، مجلس «تقریر» بود که تعیین میزان آذوقه و مواجب سپاهیان، اصلی‌ترین وظیفه‌ی آن محسوب می‌شد و اغلب امور مالی دیوان جیش، در مجلس تقریر، سامان می‌یافت (قدامه بن جعفر، ۱۹۸۱: ۲۱-۲۲). مجلس «مقابله»، بررسی دفاتر و نظارت بر اموری مانند صحت ثبت اسامی، زمان پرداخت مواجب و تطبیق مواجب با اسامی سربازان از وظایف آن محسوب می‌شد (همان، ۲۳). پس از ثبت اسامی در دفاتر و تعیین میزان مواجب و ارزاق و سپس تأیید صاحب دیوان جیش، این دفاتر برای تقسیم مواجب به مجلس «اعطا و تفرقه» فرستاده می‌شد و کارکنان این مجلس، پس از اتمام کار خویش، تسویه حساب‌هایی برای صاحب دیوان جیش می‌فرستادند (سامرائی، ۱۳۹۱: ۲۵۷).

شرایط لازم برای ثبت نام افراد در دیوان جیش عبارت بود از: بلوغ، اسلام، حریت، سلامت جسمی و آشنایی با فنون جنگی (ماوردی، ۱۴۱۰: ۳۴۲). همچنین نسب، قومیت و جغرافیا از عوامل تعیین‌کننده در ترتیب ثبت اسامی و مواجب افراد در دیوان بود (همان، ۳۴۳-۳۴۴). ثبت اسامی افراد غیر عرب نیز براساس قومیت یا بلاد انجام می‌شد. برای مثال ترکان براساس قومیت و دیلمیان، خراسانیان، اهالی جبال، مغاربه و فراغنه بر اساس بلاد، دسته‌بندی و سپس ثبت نام می‌شدند (همان). همچنین دیوانی به نام «زمام جیش» یا «زمام جند» وظیفه‌ی نظارت بر مخارج دیوان جیش را بر عهده داشت (خلیفه بن خیاط، ۱۴۱۵: ۲۸۷).

در باب نظریه‌ی پاتریمونیا ل باید گفت که مهمترین اندیشمندی که به این مفهوم پرداخته، ماکس وبر است. از نظر وبر اگر سلطه بر پایه‌ی باورها و ارزش‌های سنتی باشد، سیادت سنتی و اگر مبتنی بر پذیرش قانون باشد، سیادتی قانونی و عقلایی و اگر بر اساس ارتباط درونی (عاطفی) باشد، سیادتی کاریزماتیک است. (فروند، ۱۳۸۳: ۲۱۶) از نظر وبر، سلطه‌ی پاتریمونیا ل (موروثی)، رایج‌ترین شکل سلطه‌ی سنتی است که با گسترش قلمرو و تخصیص اراضی به اعضای خاندان، به شکل پاتریمونیا ل درمی‌آید. در واقع پاتریمونیا ل، صورتی از حاکمیت سیاسی سنتی است که از یک سو مبتنی بر تشکیلات اداری، نظامی و از سوی دیگر، حاکمیت شخصی متعلق به یک فرد و خاندان است (فرخنده‌زاده، ۱۳۹۴: ۷۶). از دیدگاه وبر در نظام پاتریمونیا ل، پنج سازمان نظامی شکل می‌گیرد. در این میان سپاهیان متشکل از بردگان که به کلی از زراعت جدا بودند، با سازمان نظامی دولت عباسی تطابق دارد. با اضمحلال ارتش عرب، خلفا به بردگان متکی شدند و با خرید و آموزش آن‌ها ارتش منظمی برای خود شکل دادند (ماکس وبر، ۱۳۸۴: ۳۹۵). از نظر وبر، حاکم پاتریمونیا ل هرچه بیشتر به مزدوران خود و یا ارتش تکیه کند، برای حکومت بر مردم به نیروی آن‌ها وابسته‌تر می‌گردد و به مرور زمان، ارتش مزدور، املاک و امتیازات دیگر را از فرمانروای پاتریمونیا ل دریافت می‌کند (ترنر، ۱۳۸۸: ۱۵۸).

وبر به سیاست‌های نظامی‌گرایانه‌ی موجود در حکومت‌های اسلامی پاتریمونیا ل که بر پایه‌ی قوای غلامان بوده‌است، توجه داشته و بر همین مبنا، مفهوم سلطانیسم را مطرح می‌نماید. سلطانیسم در واقع گونه‌ای از نظام سیاسی پاتریمونیا ل است که در آن سیاست‌های نظامی‌گرایانه‌ی افراطی اتخاذ می‌شود و حاکم با قطع پیوند با دیگر منابع قدرت، مشخصه‌

اقتدار و مشروعیت در ساختار حاکمیت را به سود نیروی نظامی کنار می‌زند و کاملاً به ارتش پاتریمونیاال اتکا می‌کند. در این شرایط سپاهیان اقدام به عزل و نصب حکام می‌کنند و گاهی با مرگ حاکم یا افول قدرت وی، منجر به سقوط نظام پاتریمونیاال و ظهور ناگهانی یک نظام سیاسی دیگر می‌شود (ماکس وبر، ۱۳۸۴: ۳۷۱). از دیدگاه وبر، نظامی شدن بیش از حد حاکمیت و غلبه سپاهیان بر سازمان اداری، باعث گسترش اقطاع و تجزیه و اضمحلال حکومت می‌گردد (همان: ۴۳۰). همچنین در بررسی ماهیت نظام سلطانی، عصر استیلای ترکان بر دستگاه خلافت را باید عصر سلطانیسم عباسی نامید. این دوره با قدرت‌گیری سپاهیان ترک از زمان معتصم آغاز شد و با ایجاد منصب امیرالأمراپی در ابتدای قرن چهارم هجری، به بالاترین حد خود رسید و با روی کار آمدن آل بویه رو به افول نهاد (فرخنده‌زاده، ۱۳۹۴: ۸۷). در مجموع باید گفت که عباسیان در استقرار قدرت خود، به نیروی نظامی تکیه داشتند. سپاه عباسی در آغاز ترکیبی از عناصر خراسانی و عرب بود اما در زمان خلافت معتصم عباسی، با ورود ترکان به سپاه، تغییری بنیادین در ساختار سیاسی و نظامی خلافت به وجود آمد. در ثلث اول قرن چهارم هجری گروه‌های موسوم به مصافیه، ساجیه و حجریه نیز که از حیث تأثیرگذاری در ذیل ترکان قرار می‌گرفتند، نقش تعیین‌کننده‌ای در حفظ یا فروپاشی قدرت خلفا ایفا نمودند.

## ۲. پیشینه پژوهش

در باب موضوع مورد پژوهش تاکنون کتاب یا مقاله‌ای بطور مستقل به رشته تحریر درنیامده است. تنها در مورد گروه ساجیان در برخی آثار متأخر، مطالبی ارائه شده که آن هم منحصر به دوران حکومت خاندان ساجی در آذربایجان و ارمنستان است؛ نه دورانی که آن‌ها پس از سقوط حکومتشان، به عنوان یک گروه نظامی رده پایین در سازمان خلافت عباسی به ایفای نقش پرداختند. ولادیمیر مینورسکی در کتاب *پژوهش‌هایی در تاریخ قفقاز* (مینورسکی، ۱۳۷۵)، هِراند پاسدرماجیان در کتاب *تاریخ ارمنستان* (پاسدرماجیان، ۱۳۶۶)، عنایت‌الله رضا در کتاب *ایران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول* (رضا، ۱۳۸۰)، عبدالله عقیلی در کتاب *دارالضرب‌های ایران در دوره اسلامی* (عقیلی، ۱۳۷۷)، پار دِفِرْمِری در کتاب *خاطره‌ای بر خاندان ساجیان* (M. Ddefremery, 1848)، ویلفرد مادلونگ در کتاب *سلسله‌های کوچک شمال ایران* (Madeloung) و مهین فهیمی در *دانشنامه جهان اسلام؛ مدخل «ساجیان»* (فقیهی، ۱۳۹۶)، به چگونگی قدرت‌یابی ساجیان در آذربایجان و ارمنستان و تحولات مربوط به دوران حکومت ایشان در آن نواحی پرداخته‌اند. در مورد دو گروه مصافیه و حجریه باید گفت که تاکنون هیچ پژوهشی درباره آن‌ها صورت نگرفته اما درباره گروه‌های نظامی عصر اول عباسی که سه گروه مذکور جایگزین آن‌ها شدند نیز، تحقیقات شایسته‌ای صورت گرفته است. یولیوس ولهاوزن در کتاب *امپراتوری عرب و سقوط آن* (Wellhausen, 1927) و آدام متز در کتاب *رنسانس در اسلام* (Mez, 1937)، به تشریح نقش گروه‌های ابناء و موالی در حکومت عباسی پرداخته‌اند. مصطفی شاکر در کتاب *دولت بنی‌عباس* (شاکر) و حسام قوام‌السامراپی در کتاب *المؤسسات الاداریه فی دولة العباسیه* (قوام‌السامرائی، ۱۳۹۱)، به استیلای غلامان ترک بر دستگاه خلافت و همچنین احسان عباس در کتاب *تاریخ بلاد الشام فی العصر العباسی* (عباس، ۱۹۹۳)، ادموند باسورث در کتاب *اتحاد مجدد در خلافت عباسی* (Basworth, 1987) و پُل.ام. کاب در کتاب *منازعه در سوریه عباسی* (P. Mcoob, 2001)، تقابل دو گروه زواقیل و ابناء و نیز تضاد منافع آن‌ها را شرح داده‌اند. علاوه بر این، پاتریشیا کرون در کتاب *برندگان روی اسب* (Crone, 1980) و دیوید آیالون در کتاب *برندگان نظامی و دشمنان اسلامی* (Dayalon, 1994)، به سیاست خلافت اسلامی در به‌کارگیری سربازان برده و اصلاحات نظامی معتصم عباسی پرداخته‌اند.

### ۳. مهمترین گروه‌های سپاه عباسیان تا پایان قرن سوم هجری

سپاه عباسی تا پایان قرن سوم هجری متشکل از چندین گروه بود که در این بخش، به مهمترین آن‌ها پرداخت می‌شود. اولین گروه، موالی هستند. آن‌ها در عصر اموی ذلیل و خدمتگزار عرب به شمار می‌رفتند و منصب مهمی به آن‌ها سپرده نمی‌شد. بدرفتاری و تعصب نژادی بنی‌امیه، موالی را وادار کرد که در هر نهضتی که بر ضد خلافت به وجود می‌آمد، مشارکت کنند که از جمله آن‌ها می‌توان به شرکت در دو قیام مختار ثقفی (۵۶۵ه.ق) (الدوری، ۱۹۸۱: ۲۵) و عبدالرحمن بن محمد بن اشعث (۵۸۱ه.ق) (ابن عبدربه، ۱۴۰۷: ۲۶۲/۲) اشاره کرد. موالی در نهضت عباسیان علیه امویان و سرنگونی ایشان، نقش مهمی ایفا نمودند. در عصر اول عباسی یعنی از زمان خلافت سفاح (۱۳۲-۱۳۶ه.ق) تا ایام معتصم (۲۱۸-۲۲۷ه.ق) مخصوصاً در زمان هارون الرشید و مأمون، موالی ایرانی مناصب عالی را به دست آوردند. منصور عباسی اولین کسی بود که موالی را به کار گماشته و بر عرب مقدمشان داشت (سیوطی، ۱۴۱۷: ۱۰۵) و اغلب کسانی که در عهد او مباشر کارها بودند، از موالی انتخاب می‌شدند (جهشیری، ۱۴۰۱: ۱۳۹). به روایتی فضل بن یحیی برمکی در سال ۱۷۸ه.ق و در ایام خلافت هارون، پانصد هزار سپاهی از موالی ایرانی در خراسان تشکیل داد که آن سپاه را «عباسیه» نامید و شعار آنان را «مُوالات عباسیان» قرار داد (طبری، ۱۳۶۹: ۵۲۶۲/۱۲). با قتل امین و به قدرت رسیدن مأمون، نفوذ موالی به شدت فزونی یافت. اما با آغاز خلافت معتصم عباسی، جایگاه آن‌ها متزلزل شد و با روی کار آمدن متوکل، این نفوذ به کلی از بین رفت.

دومین گروه، ابناء ایرانی هستند. ابناء دولت عباسی، گروهی از نخبگان سیاسی و نظامی بودند که پایه‌ی قدرت دولت عباسی از بدو تأسیس تا زمان خلافت امین محسوب می‌شدند. آن‌ها به همراه ابومسلم خراسانی برای براندازی امویان به عراق سرازیر شدند. منصور عباسی به پاس خدمات آن‌ها در پیدایش و حفظ خلافت عباسی، لقب «ابناء» (فرزندان) را به آنان اعطا کرد. او همچنین، گروهی از آن‌ها را در پادگان رافقه در نزدیکی رقه در مرز عراق و سوریه جای داد تا هم از خطر خیزش امویان سوریه جلوگیری کند و هم از حدود سرزمین خود ایران دور باشند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۵۸/۱۵ و ۲۹۷؛ بلاذری، ۱۳۳۷: ۲۵۹). در مجموع باید گفت که ابناء گروهی منسجم از حیث نظامی و اجتماعی بودند که به مدت نیم قرن، بخشی از لشکر بزرگ «خراسانی» خلافت عباسی را تشکیل می‌دادند. آن‌ها پس از تأسیس بغداد در این شهر ساکن شدند و زمین‌های اقطاع را در عراق به دست آوردند (Robinson, 2011: 273).

سومین گروه، زواقیل هستند. آن‌ها در واقع یک گروه در سایه از یاغیان و مزدوران عرب بودند که در طول دوره عباسی در شام و الجزیره فعالیت داشتند و بیشتر به عنوان یکی از قبایل قیسی شناخته می‌شدند (Ayalon, 1994: 16-18). در درگیری‌های چهار ساله امین و مأمون، سه تن از رهبران زواقیل به نام‌های «نصر بن شبت»، «عمرو بن عبدالعزیز سلمی» و «عباس بن زُقر» در جهت حمایت از امین فعالیت داشتند (همان: ۱۹۸). نصر بن شبت پس از قتل امین، از بیعت با مأمون امتناع کرد. او در کیسوم قیام کرد و بر بلاد اطراف آنجا و نیز منطقه «سُمیسط» (شهری قدیمی در جنوب شرقی ترکیه‌ی امروزی) مسلط شد (الزرکلی، ۱۹۸۹: ۲۳/۸). مأمون در سال ۲۰۵ه.ق عبدالله بن طاهر را مأمور دفع وی کرد (ابن‌عماد، ۱۴۰۶: ۳۱/۳؛ ابن‌قتیبه، ۱۴۱۳: ۳۹۰). پس از پنج سال نبرد، سرانجام در سال ۲۰۹ه.ق عبدالله بر نصر پیروز گردید (ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۲۶۳/۱۰؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ۲۵/۱۴). سرنوشت زواقیل، مبهم است اما ابن‌عدیم، از دشمنی طولانی مدت بین دو قبیله محلی حنبلی‌های اسد و زواقیل قیسی کلاب، سخن گفته و به طور مبسوط در این رابطه بحث کرده‌است (ابن‌عدیم، ۱۹۸۸: ۵۳۷/۱-۵۳۶).

چهارمین گروه، ترکان مهاجر ماوراءالنهر و سیحون هستند که خلفا برای حفظ توازن قوای ایرانی و آرامی از ایشان سود می‌بردند (مقریزی، ۱۲۷۰: ۵۸۹/۱؛ شاکر، بی‌تا: ۴۳۱/۲). نارضایتی مردم از آنان سبب شد تا معتصم عباسی، پایتخت را به شهر جدید که «سامرا» نام داشت، منتقل کند و ترکان را با خود به آنجا ببرد (خضری، ۱۳۷۸: ۱۴۶). در زمان خلافت

الوائق، دو تن از امرای ترک به نام‌های «ایتاخ» و «اشناس» از طرف خلیفه، والی تمام سرزمین‌های غربی شدند و «بغا» هم به فرماندهی سپاه منصوب گردید (طوقش، ۱۳۸۰: ۱۶۵). با مرگ واثق، استیلای ترکان بر خلافت تکمیل شد و خلفایی چون مستعین، معتز و معتمد همگی با دخالت مستقیم سرداران ترک بر سریر خلافت جلوس کردند. نتیجه تسلط ترکان بر دستگاه خلافت، ضعف سازمان سیاسی و تشکیلات دیوانی و گسترش فعالیت‌های جدایی‌طلبانه امیران مناطق مختلف اسلامی علی‌الخصوص در ایران و مصر بود (السامرائی، ۱۳۹۱: ۱۴).

در قرن چهارم هجری به جای ابناء ایرانی، گروه «ساجیان» و به جای زواقیل، گروه «حجریان» در ساختار نظامی دولت عباسی به ایفای نقش پرداختند. این دو گروه به همراه گروه دیگری به نام مصافیان، نقش به‌سزایی در رویدادهای ثلث اول قرن چهارم هجری در دستگاه خلافت داشتند.

#### ۴. نقش گروه‌های نظامی سه‌گانه در تحولات خلافت عباسی (۳۰۰-۳۳۰ ق)

##### ۱-۴. مصافیان

پیادگان مصافی (الرجال‌المصافیة، پیادگان صف مقدم)، سپاهیان بودند که به دو دسته سفیدپوست و سیاه‌پوست تقسیم می‌شدند و بخش مهمی از پیاده‌نظام سپاه خلیفه را تشکیل می‌دادند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۴۶-۲۴۷؛ مسکویه، ۱۳۷۶: ۲۸۲/۵-۲۸۳). اولین بار از شورش مصافیان بر اثر افزایش نرخ‌ها به سال ۳۰۷ ه.ق یاد شده است. طبق آنچه از منابع به دست می‌آید، حقوق تعیین‌شده برای آنان در سال ۳۱۵ ه.ق، هشتاد هزار دینار بوده است (مسکویه، ۱۳۷۶: ۲۸۲/۵؛ پاورقی). همچنین آن‌ها در همین سال زیر پرچم «نصر پرده‌دار»، به جنگ قرمطیان به رهبری ابوطاهر قرمطی رفتند (همان: ۲۴۹).

از وقایع بسیار مهمی که مصافیان در آن نقش به‌سزایی داشتند، واقعه بازپس‌گیری قدرت توسط «المقتدر» خلیفه عباسی، به کمک آن‌هاست. در سال ۳۱۷ ه.ق، «نازوک» از سرداران حجری سپاه خلیفه به همراه «ابو هیجاء عبدالله بن حمدان» علیه المقتدر طغیان کردند. مصافیان که توسط نازوک از دارالسلطان (دربار خلیفه) بیرون رانده شدند و «المقتدر» را از خلافت برکنار و «القاهر» را به عنوان خلیفه منصوب نمود. اما المقتدر توانست در فاصله بسیار کوتاهی قدرت خود را به یاری مصافیان پس بگیرد. مصافیان، نازوک و ابوهیجاء را به قتل رسانده و المقتدر را روی شانه‌های خود به خلافت بازگرداندند (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۵۸۹/۲-۵۹۱؛ مجمل‌التواریخ، بی‌تا: ۳۷۴-۳۷۵). این رویداد سبب شد که مصافیان خود را احیاکننده قدرت خلیفه دانسته و پس از آن طالب امتیازات، حقوق و مواجب بیشتری شوند. از سویی بودجه ایشان بر دوش حکومت سنگینی می‌کرد و طبق آنچه مسکویه می‌گوید، بودجه آن‌ها در هر ماه به ۱۳۰ هزار دینار می‌رسید (مسکویه، ۱۳۷۶: ۲۸۲/۵). در همین زمان بود که گروه سواران سپاه خلیفه در اعتراض به پایین بودن حقوق و مواجب خود، آشوبی به پا کردند و از خلیفه درخواست افزایش حقوق خود را نمودند. به نظر می‌رسد که المقتدر به دنبال رهایی خود از دست مصافیان بود، به قصد تحریک سواران از پذیرش خواسته آن‌ها به بهانه سنگین بودن بودجه پیادگان مصافی، امتناع کرد. این تصمیم سبب خشم سواران شد. در سال ۳۱۸ ه.ق، آن‌ها بر مصافیان تاختند و گروهی را به قتل رساندند و از دارالسلطان بیرون نمودند. خلیفه نیز محمد بن یاقوت، رئیس پاسبانان بغداد را مأمور سرکوب آنان نمود و توانست املاک مصافیان را مصادره و خانه‌هایشان را در بغداد ویران سازد. سیاه‌پوستان مصافی اگرچه توانستند حوالی دروازه «عمار» بغداد، آشوبی به پا کنند اما ابن یاقوت به یاری گروه حجریان، آنجا را به آتش کشید. از طرفی، گروهی از سفیدپوستان مصافی به رهبری «نصر ساجی» بر واسط مستولی شدند اما آن‌ها نیز سرکوب گشتند (همان: ۲۸۲-۲۸۳؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۴۶-۲۴۷/۱۹).



با نگاهی اجمالی به حوادث مذکور، مشخص می‌گردد که هرچند خلیفه به واسطه یاری رساندن مصافیان به وی، مدیون آن‌ها بود اما زیاده خواهی‌ها و کاهلی‌های این گروه به واسطه اینکه خود را بازگرداننده‌ی مقتدر به خلافت می‌دانستند و نیز بودجه سنگین آنان، سبب شد که خلیفه به دنبال چاره‌ای برای رهایی از دست آن‌ها باشد. او برای این کار تلاش کرد که گروه سواران سپاه خود را علیه آنان تحریک نماید و البته در انجام نقشه خود نیز موفق بود و توانست مصافیان را حذف کند. اما نکته مهم این است که این اقدام خلیفه در بلندمدت به زیان او تمام شد و در واقع با این کار، خود را از حمایت‌های این گروه محروم نمود و مقدمات قتل خویش را در سال ۵۳۲۰ه.ق، در کشمکش با مونس مظفر از فرماندهان ترک سپاهش، فراهم کرد.

براندازی مصافیان به صورت کامل صورت نگرفت و مسکویه در ذکر حوادث سال ۵۳۲۲ه.ق، از مصافیان نام می‌برد که در کنار ساجیان و حجریان به سرکردگی «یاقوت» از فرماندهان وابسته به خلیفه، با علی بن بویه در نزدیکی شیراز می‌جنگند و در پایان علی بن بویه پیروز شده و عده‌ی زیادی از پیادگان مصافی سیاه‌پوست در شیراز کشته می‌شوند. (مسکویه، ۱۳۷۶: ۳۹۶/۵-۳۹۷) این روایت، مؤید این نکته است که مصافیان گرچه از پایتخت رانده شدند، لیکن حضور آنان در سپاهیان وابسته به خلیفه که در سایر مناطق قلمروی اسلامی می‌جنگیدند، ادامه داشت. مصافیان در مقایسه با دو گروه دیگر یعنی ساجیان و حجریان، نقش کمتری در حوادث مربوط به دستگاه خلافت عباسی در ثلث اول قرن چهارم هجری ایفا نمودند.

#### ۲-۴. ساجیان

خاستگاه اولیه ساجیان آسیای میانه و به طور دقیق منطقه اشروسنه بوده است که در دو روستای جنبکات و سویرک سکونت داشتند (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۲۳۲). البته برخی محققین احتمال داده‌اند که خاستگاه ساجیان، سغد باشد (مینورسکی، ۱۳۷۵: ۲۱۸). علت شهرت آن‌ها به ساجیان این است که آنان مطیع و فرمانبردار خاندان موسوم به «ساجی» بودند که در نواحی شمال غرب ایران حکومت می‌کردند و نسب این خاندان به فردی به نام «ابوساج» که سرسلسله خاندان ساجی است می‌رسید. در واقع گروه ساجیان که در دستگاه خلافت، به عنوان بخشی از نظامیان دون پایه محسوب می‌شدند، سپاهی مرکب از آذربایجانیان آواره و وابسته به خاندان ورشکسته ساجیان بودند که پس از سقوط حکومتشان در آذربایجان، به سوی عراق آمدند و از همان عصر خلافت مقتدر وارد سپاه خلیفه شدند (مسکویه، ۱۳۷۶: ۳۸۶/۵).

ساجیان از سال ۲۷۶ تا ۳۱۷ه.ق در آذربایجان، اران و گاه ارمنستان و حدود ری حکومت می‌کردند. سر سلسله این خاندان، «ابوساج دیوداد بن دیودست»، اولین فرد از این خاندان بود که وارد دستگاه خلافت گردید و از جانب خلفا، ماموریت‌هایی به عهده او گذاشته شد. معتصم عباسی وی را به همراه افشین اشروسنی برای سرکوب قیام بابک خرمدین به آذربایجان روانه کرد (طبری، ۱۳۶۹: ۵۸۴۷/۱۳؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۰۷/۱۷). او همچنین در سرکوب مازیار بن قارن در طبرستان (طبری، همان: ۵۸۹۸؛ ابن اثیر، همان: ۱۳۵) و نیز «منکجور» حاکم ارمنستان (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۵۰۴/۲) شرکت داشت. به سبب خدمات ابوساج، در سال ۲۴۴ه.ق، متوکل عباسی او را مأمور بازرسی راه مکه از مسیر کوفه نمود (طبری، ۱۳۶۹: ۶۰۶/۱۴).

پس از مرگ ابوساج، منصب بازرسی راه مکه به فرزند او «محمد ابن ابی ساج» واگذار شد. (طبری، همان: ۶۵۳۵) زندگی محمد بن ابوالساج آکنده از نبردهای پی‌درپی بود. وی پس از اینکه از جانب خلیفه به حکومت آذربایجان و ارمنستان منصوب گردید، مراغه را به عنوان پایتخت خود انتخاب نمود اما چون از جانب حکام «بگراتونی» تهدید می‌شد به ناچار در بردعه اقامت گزید (madelung: 228).

سومین فردی که از ساجیان عهده‌دار بازرسی راه مکه شد، یوسف بن ابی‌ساج بود که بعد از مرگ برادرش به علت شیوع وبا در آذربایجان در سال ۲۸۸ه.ق، به این منصب دست یافت. (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۸/۱۹؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ۳۲/۲۱) البته این

نکته را باید در نظر گرفت که او در سال ۲۷۱ ه.ق از جانب معتمد عباسی والی مکه شده بود (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۲۴۴/۱۲). یوسف همچنین پس از غلبه بر برادرزاده‌اش «دیوداد بن محمد بن ابی‌ساج، به آذربایجان مسلط گشت (مسکویه، ۱۳۷۶: ۱۴/۵). وی پس از رسیدن به امارت، پایتخت خود را از مراغه به اردبیل منتقل کرد و حصار مراغه را ویران نمود و در سال ۲۹۰ ه.ق با یورش به ارمنستان رقیب خود «سمبات» را مغلوب کرد (madelung: 229). یوسف بعدها در سال ۳۰۱ ه.ق سمبات را به قتل رسانید (پاسدراجیان، ۱۳۶۶: ۱۸۳-۱۸۴). با تثبیت قدرت یوسف، او با بهره‌گیری از اختلافات داخلی خلافت عباسی، پرداخت خراج به خزانه را متوقف نمود و این چنین از اطاعت دستگاه خلافت عباسی سرباز زد (ابن‌اعثم کوفی، ۱۴۱۱: ۹۹/۸). در سال ۲۹۵ ه.ق، مکتفی خلیفه عباسی سپاهی به فرماندهی «خاقان مفلحی» برای سرکوب یوسف به آذربایجان فرستاد که با مرگ خلیفه، به صلح انجامید (قرطبی، ۱۹۷۷: ۲۵). سپس در سال ۳۰۵ ه.ق المقتدر، «مونس مظفر» از فرماندهان خود را به جنگ یوسف فرستاد. یوسف مجبور شد به اردبیل بگریزد ولی در نهایت اسیر و در بغداد زندانی گشت (ابن‌اعثم کوفی، همان: ۱۰۲). در سال ۳۱۰ ه.ق با وساطت مونس، وی آزاد شد و دوباره حکومت آذربایجان به او اعطا گردید (همان: ۱۳۶). همزمان با واقعه شورش ابوطاهر قرمطی، خلیفه، یوسف را در سال ۳۱۵ ه.ق به نبرد قرامطه فرستاد لیکن شکست خورد و به قتل رسید (همان: ۱۶۹؛ قرطبی، ۱۹۷۷: ۱۱۴-۱۱۵). با قتل یوسف، برادرزاده‌اش، «فتح بن محمد بن ابی‌ساج» به فرمانروایی قلمروی ساجیان دست یافت ولی با قتل وی در سال ۳۱۷ ه.ق، حکومت ساجیان بر منطقه آذربایجان به آخر رسید (کسروی، ۱۳۵۷: ۶۷).

همان‌طور که سابقاً ذکر گردید، در سال ۳۲۰ ه.ق، المقتدر، خلیفه عباسی، با توطئه مونس مظفر و یلبق حاجب از خلافت عزل شد. ساجیان در این توطئه، با آن‌ها همراهی نمودند و در موصل با سپاهیان خلیفه جنگیدند. پس از المقتدر، خلیفه القاهر بالله به مقام خلافت رسید. گروه ساجیان در آغاز خلافت او، نقش بسیار مهمی در تحکیم قدرت وی ایفا نمودند. در سال ۳۲۱ ه.ق، مونس مظفر و یلبق حاجب و پسرش علی به همراه ابن مقله، وزیر خلیفه تصمیم به عزل القاهر گرفتند. خلیفه از این توطئه آگاه شد و چون می‌دانست که بیشترین اتکای مونس و یلبق بر ساجیان (یاران یوسف بن ابی‌ساج) است، آنان را علیه آن دو تن تحریک نمود. ساجیان از اینکه این دو تن هنگام نبرد با المقتدر در موصل به آن‌ها نوید دادند که چون به بغداد بازگردند، ایشان را با حجریان برابری خواهند داد لیکن به قولشان عمل نکرده بودند، آزرده خاطر بودند. او برای ساجیان پیام فرستاد که در ادای حقیقتان قصور نخواهد کرد و آن‌ها را که مانند بردگان هر شصت روز حقوق دریافت می‌کردند، با وضعیت گروه حجریان که هر ۵۰ روز حقوق می‌گرفتند، یکسان در نظر بگیرد و خواربار ایشان را برابر با حجریان بدهد (مسکویه، ۱۳۷۶: ۳۵۴/۵؛ ابن‌العبری، ۱۳۷۷: ۲۲۲). در آخر خلیفه توانست به یاری ساجیان، مونس، یلبق و پسرش علی را به قتل برساند و ابوعلی بن مقله نیز فرار کرد (ابن‌العبری، ۱۳۷۷: ۲۲۳-۲۲۴؛ ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۶۰۸/۲).

گرچه ساجیان در سال ۳۲۱ ه.ق با وعده‌های مالی القاهر حاضر شده بودند علیه مخالفان او فعالیت کنند ولی به نظر می‌رسد که خلیفه به وعده‌های خود مبنی بر تساوی حقوق آن‌ها با حجریان و دیگر وعده‌هایش عمل نکرد؛ زیرا ساجیان به همراه حجریان، با همکاری با دو تن از رجال سیاسی وقت یعنی ابوعلی بن مقله و حسن بن هارون که دشمن خلیفه بودند، پرداختند. این دو تن توانستند با سران ساجیان و حجریان ارتباط برقرار کنند و آن‌ها را از آزارهای القاهر ترسانده و عهدشکنی‌های او را یادآوری کردند و به قتل مونس و یلبق و فرزندش، آن هم پس از سوگند و امان اشاره نمودند. ترفند نهایی را ابن مقله به کار برد و توانست این اندیشه را در ذهن ساجیان ایجاد نماید که خلیفه قصد دارد «سیما مناخلی» رهبر ساجیان را به قتل رساند. سرانجام سرداران ساجی و حجری به همراه توده‌هایشان هم‌قسم



شدند و علیه القاهر طغیان و در جمادى الاول ۳۲۲ه.ق وی را عزل نموده و الراضی را به جای او نشانند (ابن‌العبری، ۱۳۷۷: ۲۲۶-۲۲۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۳/۲۰-۶).

از دیگر حوادث مهمی که ساجیان به همراه گروه حجریان در آن نقش مهمی ایفا نمودند، واقعه قتل «هارون بن غریب» در جمادى الثانی ۳۲۲ه.ق است. او از جانب القاهر، امارت ماه‌الکوفه (دینور) و ماسبذان را به عهده داشت. با خلع القاهر و انتصاب الراضی به خلافت، هارون که پسر دایی المقتدر خلیفه اسبق عباسی بود و خود را از خلیفه جدید سزاوارتر می‌دید، مکاتباتی را با بعضی از سالاران بغداد آغاز نمود و وعده نیکی و افزایش حقوق به ایشان داد و به این امید از دینور به خانقین آمد. این امر سبب شد که ابن مقله، ابن یاقوت، گروه مونسیه (اتباع مونس مظفر)، ساجیان و حجریان احساس خطر کنند و نزد الراضی شکایت برند. آن‌ها پیامی نزد هارون فرستادند و به شرط بازگشت او به جای خود، پیشنهاد افزودن برخی مناطق به قلمروی او را کردند. لیکن هارون، التفاتی به این امر نداشت. سرانجام نبردی بین هارون و محمد بن یاقوت درگرفت که ساجیان نیز به همراه حجریان در آن نقش شرکت کردند که نتیجه آن، شکست و قتل هارون بن غریب بود (ابن‌اثیر، همان: ۱۱-۱۲).

از رویداد مذکور مشخص می‌گردد که ساجیان در کنار دیگر گروه‌ها نظیر حجریان، از اینکه هارون با برخی سران نظامی سپاه خلیفه ارتباط برقرار کرده و سعی در تحریک آن‌ها با وعده افزایش حقوق را داشته، احساس خطر کردند و بیم این را داشتند که موقعیت خود را که بعد از انتصاب الراضی به شدت تقویت شده بود، از دست دهند. ساجیان توانسته بودند جایگاهی تقریباً برابر با حجریان از حیث حقوق، مواجب و اعتبار کسب کنند. در ادامه به دو گزارش دیگر که بیانگر اهمیت و قدرت گیری ساجیان در کنار گروه حجریان است، می‌پردازیم:

الف) در ذی‌القعدة ۳۲۲ه.ق، محمد بن یاقوت قصد نبرد با مردآویج زیاری در اهواز را داشت و ساجیان را به همراه حجریان مأمور تهیه لوازم جنگ نمود. اما آنان سر باز زدند و حتی به تقابل با ابن یاقوت پرداختند. در نهایت ابن یاقوت از لشکرکشی به اهواز و نبرد با مردآویج منصرف شد (همان: ۱۸).

ب) در سال ۳۲۳ق ابوعلی بن مقله وزیر خلیفه، به موصل لشکرکشی کرد و هنگام بازگشت به بغداد کار معونت‌ها (اعمال معاون) آنجا را به «ماکرد دیلمی» از ساجیان واگذار نمود (مسکویه، ۱۳۷۶: ۴۳۱/۵).

از گزارشات فوق می‌توان دریافت که ساجیان در دو سال ابتدایی خلافت الراضی، برخلاف دوران المقتدر و القاهر که حقیر شمرده می‌شدند، به جایگاه معتبری در دستگاه خلافت دست یافتند؛ به طوری که مقابل فردی چون ابن یاقوت که دو منصب مهم ریاست شرطه بغداد و حاجبی خلیفه را داشت، ایستاده و مانع لشکرکشی او به اهواز می‌شوند و حتی متعرض وی نیز می‌گردند و از سوی دیگر، ابن مقله وزیر، کار معونت‌های موصل را همان‌طور که ذکر شد، به آن‌ها می‌سپارد.

اما در سال ۳۲۴ه.ق، ورق به طور کامل برگشت و ساجیان جایگاهی را که به دست آورده بودند، از دست دادند. در این سال، الراضی، خلیفه عباسی، فردی به نام «محمد بن رائق» را با لقب امیرالمومنین به سپهسالاری سپاه خود منصوب کرد. هنگامی که سرداران ساجی همراه حسن بن هارون برای دیدار با ابن رائق روانه واسط شدند، توسط وی دستگیر گشتند. در توجیه این رفتار با ساجیان، به گروه حجریان اینگونه القا شد که اقدام مذکور برای گشایش در پرداخت جیره و مواجب صورت گرفته است. در پی این واقعه، سایر ساجیانی که در بغداد بودند، مجبور شدند به سوی موصل و شام بگریزند (همان: ۴۶۱).

احتمالاً سرکوب کردن ساجیان در این سال، با نقشه مشترک شخص خلیفه و ابن‌رائق صورت گرفته است. به نظر می‌رسد که خلیفه از نفوذ و دخالت‌های بیش از اندازه ساجیان در امور خلافت و برخی سرکشی‌های آن‌ها به ستوه آمده باشد و از سوی دیگر میزان بالای حقوق و مواجب ساجیان که بعد از روی کار آمدن الراضی افزایش چشمگیری یافته

بود، سبب گردید که پرداخت مواجب سایر گروه‌های نظامی مانند حجریان دچار مشکل شود. این عوامل باعث شد تا خلیفه در یک نقشه از پیش طراحی شده، با همدستی ابن‌رائق به سرکوبی و طرد آن‌ها اقدام نماید. البته باید این نکته مهم را نیز در نظر داشت که یک سال قبل از سرکوب ساجیان، ابن‌مقله که پشتیبان ساجیان بود و به آن‌ها اعتماد داشت، از وزارت عزل شد و ساجیان حامی بزرگی را از دست دادند. در حقیقت با خلع وی، میدان عمل به منظور سرکوبی ساجیان برای الرازی باز شده بود.

#### ۳-۴. حجریان

در کنار دو گروه مصافیان و ساجیان که شرح آن‌ها ذکر شد، گروه دیگری به نام حجریان نیز حضور داشتند که در برخی مقاطع، نقش تعیین‌کننده‌ای در مسائل مربوط به دو گروه دیگر ایفا نمودند. در مورد چگونگی ورود آن‌ها به دستگاه دولت عباسی، باید گفت در زمان خلافت ابن‌خاندان، مسلمین جنگ‌های موسوم به «صائفه» را که در تابستان‌ها علیه رومیان صورت می‌گرفت و از زمان امویان آغاز شده بود، دنبال کردند. از سال ۱۱۷ تا ۱۴۶ ه.ق، هیچ صائفه‌ای رخ نداد؛ زیرا «منصور سرگرم نبرد با بنی‌الحسن بود» (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۲۱۳/۲). این جنگ‌ها در دوران خلفای عباسی، از منصور تا پایان دوره خلافت المقتدر به شکل جدی مورد پیگیری قرار گرفت و مسلمین، غنائم و اسیران بسیاری از طریق این نبردها به دست آوردند (همان: ۳۷۱، ۳۶۵، ۵۲۵، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۸). در واقع حجریان از اسرای همین جنگ‌های مسلمین با رومیان بودند. حجریانی که در دستگاه خلافت فعالیت می‌نمودند، غلامان ویژه اتاق‌های دربار خلافت و عضو شاخه‌ای از سپاهیان محسوب می‌شدند که نگرهبانی از دربار را بر عهده داشتند و البته در لشکرکشی‌ها نیز از آن‌ها بهره می‌بردند.

اولین واقعه مهمی که حجریان در آن نقش مهمی ایفا نمودند، واقعه طغیان ابوطاهر قرمطی در سال ۳۱۵ ه.ق بود. همزمان با طغیان وی و تلاش سپاهیان او برای فتح بغداد، حجریان در کنار مصافیان از گروه‌هایی بودند که به دفاع از بغداد و حمایت از المقتدر خلیفه عباسی پرداختند و مانع سقوط بغداد شدند (مسکویه، همان: ۲۴۹). همانطور که سابقاً نیز ذکر شد در سال ۳۱۷ ه.ق شورش از جانب یکی از سرداران حجری به نام «نازوک» علیه المقتدر صورت گرفت و او از خلافت برکنار شد. با اینکه نازوک از حجریان بود اما عمومیت جریان حجری حاضر به همکاری با وی نشدند و به همراهی مصافیان از خلیفه پشتیبانی کردند. المقتدر توانست به یاری آن‌ها، قدرت خود را مجدد به دست آورد و سران شورش را به قتل برساند (حمزه اصفهانی، بی‌تا: ۱۵۸-۱۵۹). پس از این رویداد بود که جیره و مواجب پیادگان مصافی افزایش یافت. در سال ۳۱۸ ه.ق که مصافیان در بغداد به شدت سرکوب شدند و حجریان در این امر مشارکت نمودند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۴۷/۱۹-۲۴۶) در واقع با افزایش شدید مواجب مصافیان، حجریان و برخی گروه‌های نظامی دیگر که به خاطر این امر در پرداخت مواجب‌شان مشکلاتی به وجود آمده بود، حاضر شدند در سرکوب مصافیان شرکت کنند. با سرکوب مصافیان، حجریان به همراه ساجیان دو گروهی بودند که پس از ترکان، بیش از سایر گروه‌ها در ساختار نظامی عباسیان اهمیت و اعتبار داشتند. حجریان در واقعه عزل القاهر از خلافت در سال ۳۲۲ ه.ق نقش مهمی داشتند که شرح آن در سطور پیشین آمد (مسکویه، ۱۳۷۶: ۳۸۷/۵-۳۸۳).

در سال ۳۲۳ ه.ق، مظفر بن یاقوت از سرداران با نفوذ خلیفه، توانست به یاری حجریان، ابن‌مقله‌ی شیرازی وزیر خلیفه را دستگیر نماید و خانه او را به آتش بکشد (همان: ۴۳۸-۴۴۲). حجریان گرچه در واقعه عزل القاهر، با ابن‌مقله همکاری داشتند ولی بنا بر منافع مالی خود در حوزه جیره و مواجب، حاضر شدند در سرنگونی ابن‌مقله به همکاری با ابن‌یاقوت بپردازند. نکته دیگر اینکه ابن‌مقله حامی ساجیان نیز بود و حجریان برای تضعیف موقعیت رقیب خود، حاضر به همراهی در برکناری این وزیر شده باشند.

نفوذ و جایگاه حجریان در زمان الرازی آن چنان تقویت شده بود که در سال ۳۲۴ه.ق به دلیل ناراضی‌ت‌های آن‌ها از «بدر خرنش‌نی»، رئیس شرطه بغداد، او را از این سمت مهم عزل نمودند (همان: ۴۴۴). از سوی دیگر همان‌طور که در توضیح ساجیان آمد، حجریان در جریان لشکرکشی محمد بن یاقوت در اهواز نبرد با مرداوینج، مسئولیت تهیه لوازم جنگ را داشتند، لیکن به دلیل عدم همکاری آن‌ها و ساجیان و حتی درگیری آنان با ابن‌یاقوت، ابن‌لشکرکشی نافرجام ماند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۸/۱۹).

اما این دوره نفوذ و خودسری حجریان در دستگاه خلافت دیری نپایید. در سال ۳۲۴ه.ق، هنگامی که ساجیان به شدت توسط ابن‌رائق سرکوب شدند، اقدام مزبور را این‌گونه برای حجریان توجیه کردند که سرکوب ساجیان به قصد گشایش در پرداخت جیره آن‌هاست (مسکویه، همان: ۴۶۱). این واقعه در حقیقت تلنگری برای حجریان بود و آن را تهدیدی برای خود می‌دانستند.

در سال ۳۲۵ه.ق، قلمروی عباسیان پاره‌پاره شده بود و جایی جز سواد (روستاهای دجله) و عراق در دست خلیفه و ابن‌رائق نمانده بود (همان: ۴۸۱). ضربه نهایی به حجریان در همین سال وارد شد. ابن‌رائق به خلیفه الرازی پیشنهاد کرد که برای نزدیکی به اهواز همراه او به واسط بیاید. حجریان این اقدام او را توطئه‌ای علیه خود و در جهت همان اقدامی که با ساجیان صورت گرفت، پنداشتند. اما به هر صورت همراه ابن‌رائق به سوی واسط رفتند، لیکن ابن‌رائق جیره آن‌ها را از قلم انداخت و همین امر سبب شورش حجریان علیه وی گردید. ابن‌طغیان به شدت توسط ابن‌رائق سرکوب و پس از آن املاک حجریان به دستور او ضبط گشت. پس از اتمام کار حجریان، دستور کشتن زندانیان ساجی نیز توسط ابن‌رائق صادر گردید (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۶۲۴/۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۵۳/۲۰).

همان‌طور که در سطور پیشین و در شرح ساجیان آمد، خلیفه الرازی توانسته بود به یاری آن‌ها و حجریان به قدرت برسد. امتیازات و بودجه بالای ساجیان که بر دوش دولت سنگینی می‌کرد و نیز خودسری‌ها و سرکشی‌های آن‌ها، سبب شده بود که خلیفه به دنبال راهکاری برای حذف آنان باشد. او با همدستی ابن‌رائق، ابتدا در سال ۳۲۴ه.ق ساجیان و سپس در سال ۳۲۵ه.ق، حجریان را از سر راه برداشت (مسکویه، همان: ۴۸۳).

بعد از سرکوب حجریان، آن‌ها نزد ابوعبدالله بریدی که بر واسط و اهواز مستولی شده بود، گریختند (همان: ۴۸۳). از روایتی که مسکویه نقل می‌کند، مشخص می‌گردد که حجریان با خاندان بریدی پیوندهای خویشاوندی، خانوادگی و زناشویی داشته و درواقع آن‌ها پس از سرکوب شدن توسط ابن‌رائق، بریدیان را مأمونی برای خود می‌دانستند. ابوعبدالله بریدی در جواب نامه ابن‌رائق که وی را به خاطر پذیرفتن حجریان مورد مؤاخذه قرار داده بود، به همین روابط خویشاوندی با آن‌ها اشاره می‌نماید. در همان سال، بریدی توانست به یاری حجریان بر بصره مسلط شود (همان: ۴۸۳-۴۸۵). در سال ۳۲۷ه.ق هنگامی که خلیفه به همراه «بجکم» برای نبرد با «ناصرالدوله‌ی حمدانی» به سوی موصل رفت، ابن‌رائق توانست کاملاً بر امورات بغداد مسلط شود و علیه خلیفه و بجکم موضع گرفت و در این مقطع شاهد یاری حجریان به ابن‌رائق هستیم. پس از پیروزی نیروهای ابن‌رائق در برابر سپاه خلیفه و بجکم، وی عهده‌داری راه فرات، دیار مضر، دیه‌های قنسرین و غواصم را از آن‌ها گرفت و حاضر به ترک بغداد شد و خلیفه و بجکم نیز به پایتخت بازگشتند (مسکویه، ۱۳۷۶: ۱۱/۶-۱۴). با آنکه ابن‌رائق سابقه‌ی سرکوب شدید حجریان را داشت ولی آنان به خاطر عداوتشان با خلیفه و منافع مادی خود، حاضر شدند از ابن‌رائق حمایت نمایند. درواقع آن‌ها عامل اصلی سرکوب خود در بغداد را خلیفه دانسته و ابن‌رائق را صرفاً وسیله‌ای در دستان وی برای اجرای نقشه خود می‌پنداشتند. پس هنگامی که او علیه خلیفه شورش کرد، به علت تنفر بیشترشان نسبت به خلیفه، حاضر به همکاری با وی شدند.

آخرین برهه‌ای که به طور برجسته از حجریان یاد شده، در جنگ بین نیروهای توزون (از دوستان بجکم) با نیروهای بریدی است. در زمان خلافت «المتقی»، بریدیان دو سپاه، یکی در آب‌ها و دیگری در خشکی، تشکیل دادند و حجریان

نیز در سپاه آن‌ها بودند. در جنگی که بین توزون و بریدیان در واسط رخ داد، قوای بریدی به همراه حجریان شکست سنگینی خوردند. (مسعودی، ۱۳۷۴: ۷۱۶/۲) پس از این رویداد در منابع تاریخی به حجریان اشاره چندانی نشده است.

##### ۵. نتیجه‌گیری

سه گروه مضافیه، ساجیه و حجریه در ثلث اول قرن چهارم هجری نقش بسیار برجسته‌ای در ساختار سیاسی و نظامی عباسیان ایفا نمودند. آن‌ها به مقتضای منافع خود، در بحران‌های سیاسی و نظامی، گاهی در جهت حمایت از خلیفه و گاهی علیه او فعالیت داشتند. مناسبات سه گروه مذکور با یکدیگر نیز بر پایه‌ی منافع جناحی تنظیم می‌شد. از بین این گروه‌ها، حجریان پایگاه مستحکم‌تر و برجسته‌تری نسبت به دو گروه دیگر داشتند. آن‌ها در شرایط گوناگون، رویکرد متفاوتی را با دو گروه دیگر در پیش می‌گرفتند. در بعضی شرایط با مضافیان و ساجیان همراهی می‌نمودند. مانند همکاری آنان با مضافیان در قضیه شورش قرامطه، بازپس‌گیری مجدد قدرت توسط المقتدر و نهایتاً همدستی آن‌ها با ساجیان در وقایعی نظیر عزل المقتدر و القاهر از خلافت. در بعضی شرایط نیز که منافعی در تضاد با دو گروه مذکور قرار می‌گرفت، علیه آن‌ها اقدام می‌کردند؛ مانند همکاری با محمد بن یاقوت در سرکوب مضافیان و نیز کمک به مظفر بن یاقوت در دستگیری و عزل ابن‌مقله به قصد تضعیف جایگاه ساجیان.

بر اساس نظریه پاتریمونیال و بر، هر چه حاکم نظام پاتریمونیال، بیشتر به مزدوران خود و یا قوای نظامی تکیه داشته باشد، برای سلطه بر مخالفان خویش به نیروی آن‌ها وابسته‌تر می‌گردد و در مدت کوتاهی ارتش مزدور، املاک و سایر امتیازات را از حاکم پاتریمونیال می‌گیرد. این مطلب در مورد خلفایی که در این نوشتار مورد بحث قرار گرفتند، صدق می‌کند. در مورد رویکرد خلفای عباسی نسبت به این سه گروه، باید گفت که المقتدر توانست به یاری مضافیان و تا حدودی حجریان قدرت خود را بازیابی کند و القاهر با همکاری مشترک ساجیان و حجریان، دشمنان خود را سرکوب کرد. الراضی نیز با اتحاد همین دو گروه و با مساعدت ابن‌مقله شیرازی به خلافت رسید. در نتیجه، سه خلیفه مذکور در بازیابی قدرت خویش، مدیون سه گروه یاد شده بودند و همین امر سبب گشت که این گروه‌ها، خود را منجی خلفا دانسته و طالب امتیازات بیشتر شوند. خلفا نیز از یک سو به خاطر مواجب و بودجه سنگین آن‌ها و از سوی دیگر به خاطر کاهلی‌ها و سرکشی‌های گاه و بیگاه ایشان به ستوه آمده و هر یک متناسب با شرایط زمانی خود، تلاش کردند که آن‌ها را از میان بردارند. خلیفه المقتدر با تحریک گروه سواران سپاه خود که به بهانه سنگینی بودجه مضافیان، از افزایش حقوق آن‌ها سرباز می‌زد، توانست ضربه اولیه را به مضافیان وارد سازد و سپس آن‌ها را از پایتخت اخراج نماید. الراضی نیز توانست به یاری امیرالأمرای خود ابن‌رائق، ابتدا ساجیان و سپس حجریان را سرکوب کند. روابط بین این سه گروه با عنصر ترک، که حاکم بر دستگاه خلافت بود، از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. در مورد ترکان که تقریباً صد سال بر دستگاه خلافت عباسی مستولی بودند باید گفت که آن‌ها به عنوان مافوق سه گروه مذکور، عمل می‌کردند. سرداران ترک در وقت ضرورت از این گروه‌ها به عنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کردند و البته در مواقعی نیز، این گروه‌ها در تقابل با ترکان فعالیت داشتند. سرداران ترک گرچه توانستند به کمک حجریان و ساجیان، المقتدر را از خلافت عزل کنند لیکن در دوره خلافت القاهر، همین دو گروه علیه همان سرداران ترک اقدام کردند و آن‌ها را از میان برداشتند. ساجیان و حجریان در دوران خلافت الراضی، با امیرالأمرای نیرومند خلیفه یعنی ابن‌رائق که در اصل از ترکان خزر بود، در تقابل بودند اما در برابر وی کاری از پیش نبردند و سرکوب گشتند.

## منابع:

- ابن اثیر، عزالدین علی، *الکامل*، ترجمه‌ی عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، ۱۵-۲۰، تهران، علمی، ۱۳۷۱.
- ابن اعثم کوفی، احمد، *الفتوح*، ۸، بیروت، دارالاضواء للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۱.
- ابن العبري، غریغوریوس بن هارون، *تاریخ مختصرالدول*، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد، *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، ۱۰-۱۲، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲.
- ابن حوقل، محمد، *صوره الارض*، ترجمه‌ی جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ۲، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- ابن عبدربه، احمد بن محمد، *عقد الفرید*، تحقیق مفید محمد قمیحه و عبدالحمید ترحینی، ۲، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷.
- ابن عدیم، عمر بن احمد، *بغیه الطلب من تاریخ الحلب*، تصحیح سهیل زگار، ۱، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۸.
- ابن عساکر، علی بن حسن، *تاریخ مدینه دمشق*، ۲۶، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۵.
- ابن عماد، شهاب‌الدین، *شذرات‌الدّهب*، تحقیق أرناؤوط، ۳، دمشق، دار ابن کثیر، ۱۴۰۶.
- ابن قتیبه دینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم، *المعارف*، تحقیق ثروت عکاشه، القاهره، الهیئه المصریه العامه للکتاب، ۱۹۹۲.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، *البدایه و النهایه*، ۱۰، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷.
- ابن منظور الانصاری الإفريقي، جمال‌الدین، *مختصرالتاریخ الدمشق لابن عساکر*، تحقیق ریاض عبدالحمید مراد، ۱۷، دمشق، دارالفکر للطباعة و التوزیع و النشر، ۱۹۸۴.
- اصفهانى، حمزه بن حسن، *تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء*، بیروت، دار مکتبه الحیاه، بی‌تا.
- بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، ترجمه محمد توکل، تهران، نقره، ۱۳۳۷.
- پاسدراجیان، هرناند، *تاریخ ارمنستان*، ترجمه محمد قاضی، تهران: بی‌نا، ۱۳۶۶.
- ترنر، برایان، *وبر و اسلام*، ترجمه حسین بستان و دیگران، قم، حوزه و پژوهشگاه، ۱۳۸۸.
- جهشیاری، ابوعبدالله محمد، *تاریخ الوزراء و الکتاب*، بیروت، دارالفکر الحدیث، ۱۴۰۱.
- الحلبی، محمد بن علی العظیمی، *تاریخ حلب*، تحقیق ابراهیم زعرور، دمشق، بی‌نا، ۱۹۸۴.
- خضری، احمدرضا، *تاریخ خلافت عباسی*، تهران، سمت، ۱۳۷۸.
- خلیفه بن خیاط، *تاریخ خلیفه بن خیاط*، چاپ مصطفی نجیب فوّاز و حکمت کشلی فوّاز، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۵/۱۴۱۵.
- الدوری، عبدالعزیز، *الجدور التاريخیه للشعوبیه*، بیروت، دارالطلیعه للطباعة و النشر، ۱۹۸۱.
- ذهبی، شمس‌الدین، *تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، ۱۴-۲۱، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۳.
- رضا، عنایت‌الله، *اران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول*، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰.
- الزکلی، خیرالدین، *الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین*، ۸، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹.

- زیدان، جرجی، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهر کلام، جلد ۲ و ۴، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲.
- سلّومی، عبدالعزیز، *دیوان الجند: نشأته و تطوره فی الدوله الاسلامیه حتی عصر المأمون*، مکه، مکتبه الطالب الجامعی، ۱۹۸۶/۱۴۰۶.
- سیوطی، جلال‌الدین، *تاریخ الخلفاء*، تحقیق ابراهیم صالح، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۷.
- شاکر، مصطفی، *دوله بنی عباس*، ۲، الکویت، وکاله المطبوعات، بی‌تا.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الرسل و الملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱۲-۱۵، تهران، اساطیر، ۱۳۶۹.
- طقوش، محمد سهیل، *دولت عباسیان*، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.
- عبّاس، احسان، *تاریخ بلاد الشام فی العصر العباسی*، آمان: بی‌نا، ۱۹۹۳.
- عقلی، عبدالله، *دارالضرب‌های ایران در دوره اسلامی*، تهران: بی‌نا، ۱۳۷۷.
- فرخنده‌زاده، محبوبه، «حاکمیت خلافت عباسی بر مبنای نظریه اقتدار سنتی ماکس وبر»، *مطالعات تاریخ فرهنگی: پژوهشنامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ*، ۷، ۲۵، پائیز ۱۳۹۴.
- فروند، ژولین، *جامعه‌شناسی ماکس وبر*، ترجمه‌ی عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، توتیا، ۱۳۸۳.
- فهیمی، مهین، *ساجیان، دانشنامه جهان اسلام*، تهران، بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، ۱۳۹۶.
- ابن جعفر، قدامه، *الخراج و صناعه‌الکتابه*، چاپ محمدحسین زبیدی، بغداد، دارالرشید للنشر، ۱۹۸۱.
- قرطبی، عریب بن سعد، *صله تاریخ الطبری*، فی ذیول تاریخ الطبری، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۷۷.
- قوام‌السامرائی، حسام، *المؤسّسات الاداریه فی دوله‌العباسیّه*، تصحیح عبدالعزیز الدوری، دمشق، مکتبه دارالفتح، ۱۳۹۱.
- کسروی، احمد، *شهریاران گمنام*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- مجمّل‌التواریخ و القصص*، تصحیح محمدتقی بهار، تهران، کلاله خاور، بی‌تا.
- ماوردی، علی بن محمد، *الاحکام السلطانیه و الولايات الدینیّه*، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۰/۱۴۱۰.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، *التنبیه و الإشراف*، تصحیح عبدالله اسماعیل‌الصاوی، القاهره، دارالصاوی، بی‌تا.
- *مروج‌الذهب و المعادن الجواهر*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ۲، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- مسکویه رازی، ابوعلی احمد بن محمد، *تجارب‌الامم*، ترجمه‌ی ابوالقاسم امامی، ۱، تهران، سروش، ۱۳۶۹.
- *تجارب‌الامم*، ترجمه علی‌نقی منزوی، ج ۵ و ۶، تهران: توس، ۱۳۷۶.
- *تجارب‌الامم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران: سروش، ۱۳۷۹.
- مقریزی، احمد بن علی، *المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار*، قاهره: مطبعه بولاق، ۱۲۷۰ق.
- مینورسکی، ولادیمیر، *پژوهش‌هایی در تاریخ قفقاز*، ترجمه‌ی محسن خادم، تهران، بی‌نا، ۱۳۷۵.
- وبر، ماکس، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری، تهران، سمت، ۱۳۸۴.



یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه‌ی ابراهیم آیتی، ۲، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.

D. Ayalon, *military slaves and Islamic adversaries "in Islam and the Abode of War"*, London, 1994.

Robinson. Chase, *The Cambridge History Of Islam*, Cambridge University Press, 2011.

Wilferd Madeloung, *The Minor Dynasties Of Northern Iran*, In the Cambridge.

Par M.Defremery, *Memoire Sur La Famille Des Sadjides*, Paris, Published By Imprimerie Royale, 1848.

Wilferd Madeloung, *The Minor Dynasties Of Northern Iran*, In the Cambridge history of Iran, Vol.4

Julius.Wellhausen, *Arab Kingdom And Its Fall*, Translated By Margaret Graham Weir, Published By The Univer Sity Of Calcutta, 1927.

Adam. Mez, *The Renaissance Of Islam*, Translated By Salahuddin Khuda Bukhsh And David Samuel Margoliouth, Published By Jubilee Printing And Publishing House, 1937.

Edmund.Basworth, *The Reunification Of The Abbasid Caliphate*, Published By Univer Sity Of New York Press, 1987.

P.M.Coob, *White Banners: Contention in 'Abbasid Syria(750-880)*, State University of New York Press, 2001.

Patricia Crone, *Slaves On Horses (The Evolution Of The Islamic Polity)*, Published By The Cambridge University Press, 1980.

D.Ayalon, *military slaves and Islamic adversaries, in Islam and the Abode of War*, London, 1994.